

ریشه‌های تاریخی جنگ غم‌انگیز بالکان

□ برگردان و تلخیص از: دکتر امیر لقمانی

● منبع: Der Spiegel

■ با فروپاشی کشور یوگسلاوی، شبه جزیره بالکان بیش از هر نقطه دیگر در جهان، شاهد جنگ‌های قومی هراسناک است: جنگ‌های غم‌انگیزی که دامنه آنها هر روز بیش از پیش گسترده شده و از سرخوردگان و تحقیرشدگان دیروز جنایتکاران جنگی منفری چون صرب‌ها ساخته است.

جنگ‌های ویرانگر بالکان ریشه در تاریخ پرتلاطم این منطقه دارد و خونریزی‌های تازه در واقع جوشیدن سرچشمه کینه‌های دیرین است.

اقوام مسیحی این منطقه، غیر از رومیان با نیروهای عثمانی، همواره گرفتار جنگ و ستیز با یکدیگر بوده‌اند و اکنون بار دیگر آتش کینه‌ها را شعله‌ور ساخته و شمشیرهای زنگار بسته نژادپرستی و قوم‌گرایی افراطی را از نیام کشیده‌اند. بالکان سرزمین اقوام گوناگونی است که از دیرباز هر یک داعیه رهبری بر منطقه‌ای را داشته‌اند و جنگ‌های پیاپی آنها در چند قرن اخیر سرنوشت ملت‌های بالکان را رقم زده است. اظهار نظر در مورد این اختلاف‌ها بدون در نظر گرفتن انگیزه تاریخی آنها سطحی‌نگری به تاریخ است، زیرا برای شناختن ویژگی‌ها و روحیه هر قوم باید تاریخ آن قوم را شناخت. گزارشی که مجله آلمانی اشپیکل منتشر کرده است، بیشتر بیانگر علل اختلافات صرب‌ها و کروانهاست و نویسنده کمتر به مسئله کشتار مسلمانان مظلوم بوسنی هرزگوین به دست نیروهای جنایتکار صرب پرداخته است؛ با این حال، باریخته‌های اختلاف‌ها و درگیری‌های فرق مسیحی، تا حدودی علل تضییع حقوق و کشتار مسلمانان بیگناه نشان داده می‌شود.

جنگ «آمزلفلد» فصلی کوتاه است ولی صرب‌ها از آن افسانه‌ها ساخته‌اند که تا امروز زنده است. افسانه‌های پیدا شده پیرامون این جنگ، تاریخ صربستان را شکل داده است. شاهزاده «لازار» طبق باور صرب‌ها در جنگ شهید شده است. کلیسای ارتدوکس او را قدیس نامیده است و لقب تزار را نیز به او پیشکش کرده‌اند. سوار کاری بنام «میولوش»^{۱۵} که سلطان مراد را در جنگ کشت، طبق افسانه صرب‌ها موفق شد دوازده هزار ترک دیگر را نیز بکشد.

صرب‌ها هنوز در آئین مذهبی کلیساهای خود، رحمت خدا را برای او طلب می‌کنند. صرب‌ها عقیده دارند که از خون کشته‌شدگان صرب، در دشت «آمزل فلد» جوانه‌های گل سرخ رونیده است. جنگ «آمزل فلد» که در حقیقت شکست سختی برای صرب‌ها بود به این ترتیب به بزرگترین حماسه غرور آفرین صرب‌ها مبدل شد. این موضوع چنان در ذهن اروپائیان ریشه دواند که حتی شعری مانند گوته را تحت تاثیر قرار داد و اشعار حماسی بسیاری نیز توسط شاعران اروپایی در این مورد سروده شد. آواز خوانهای دوره‌گرد با سازهای محلی خود اشعار حماسی را در تمام مناطق صرب نشین برای مردم می‌خواندند و مادران، قصه این جنگ را برای فرزندان خود بازگو می‌کردند.

این حماسه چنان در قلب صرب‌ها رسوخ کرد که حتی تا قرن بیستم، پادشاهان صرب هنوز خود را پدر خوانده هر طفل پسری می‌دانستند که در صربستان بدنیا می‌آمد. حتی «تیتو» نیز بر این باور بود.

ولی از آنجائیکه انقلاب سوسیالیستی

بلغارستان را نیز به تصرف خود در آورد و در «پنش» بار دیگر صرب‌ها را تار و مار کرد.

امپراتوری عثمانی همچنان به پیشروی در غرب و شمال ادامه داد و با فتح بلغارستان و آلبانی آنچه را که از حکومت «دوزان» باقیمانده بود تهدید کرد. در چنین شرایطی شاهزاده «لازار» با جمع آوری زبده‌ترین نیروهای صرب در سال ۱۳۸۹ تصمیم به مقاومت در برابر ترکان عثمانی گرفت.

تحت تاثیر شعارهای ملی گرایانه شاهزاده «لازار»، طبق نوشته تاریخ نویسان صرب، بیش از صد هزار جنگجو آماده مبارزه شدند. در میان این افراد اقوام مختلف دیگری نیز بودند. چیزی که تاریخ نویسان صرب معمولاً آنرا عنوان نمی‌کنند. آنها در دشتی در نزدیکی «بیریشتا»^۳ به نام «آمزلفلد»^{۱۱} در مقابل نیروهای عثمانی صف آرایی کردند. در ۲۸ ژوئن جنگ بین دو طرف آغاز شد. هنگامیکه سلطان مراد اول در گیرودار نخستین ساعات جنگ کشته شد، صرب‌ها بیکهایی به سراسر اروپا برای اعلام پیروزی خود فرستادند. وقتی یکی از بیک‌ها به پاریس رسید، زنگ کلیسای «نوتردام» به نشانه پیروزی مسیحیان مغرب زمین بر «کفار مشرق زمین» به صدا درآمد. چنین به نظر رسید که صرب‌ها اروپا را نجات داده‌اند، ولی حقیقت چیز دیگری بود.

«بازید» فرزند مراد بلافاصله بعد از کشته شدن پدرش قدرت را در دست گرفت و در همان روز صرب‌ها را بطور کامل تار و مار کرد و شاهزاده «لازار» را به اسارت گرفت و به خونخواهی، پدر او را گردن زد.

در تاریخ چندین صد ساله امپراطوری عثمانی،

● غرور بسیار صرب‌ها و این باور که آنها همواره از سوی مردم دنیا تنها گذاشته شده‌اند، ریشه در قرون وسطی دارد.

در قرن چهاردهم میلادی، صرب‌ها از منطقه اوکراین و روسیه سفید به حرکت درآمدند و جنوب بالکان را تصرف کردند. شاهزاده «دوزان»^{۱۱} از خانواده «نماچیندن»^{۱۲} در سال ۱۳۴۶ در «اسکوپیه» پایتخت امروزی مقدونیه، بعنوان تزار صرب‌ها و یونانیان تاجگذاری کرد.

حوزه اقتدار او شامل مقدونیه، قسمتهایی از بلغارستان، کوزوو، آلبانی و یونان تا خلیج «کورتیت» بود. هر چند که این مناطق جنوبی‌تر از حوزه قدرت فعلی صرب‌ها است، ولی آنها تا امروز «کوزوو» را بعنوان سرزمین موعود و بستر تاریخی خود در نظر دارند. در کنار آثار باقیمانده از آن زمان در «کوزوو» و دیگر مناطق مورد ادعای صرب‌ها، اکنون اقوام دیگری سکونت دارند. بعد از تاجگذاری، «دوزان» ادعای تاج و تخت بیژانس را کرد. امپراطوری رم شرقی آخرین روزهای عظمت خود را می‌گذراند. ولی در این هنگام قدرت دیگری در منطقه ظاهر شد. امپراتوری عثمانی از آسیای میانه با دور زدن بیژانس بسوی اروپا پیشروی کرد و در سال ۱۳۶۱ «ادریانپول» (ادیرنه کنونی) را تصرف و سپس آنرا بعنوان پایتخت خود انتخاب کرد.

صرب‌ها بعد از مرگ «دوزان» درگیر جنگ‌های داخلی بین شاهزادگان خود شدند ولی در مقابل تهاجم عثمانی مقاومت کردند. تا این که بالاخره در سال ۱۳۷۱ در کنار رودخانه «مارینز» در جنوب بلغارستان به شکست تن دادند. عثمانی

سیاسی-اقتصادی

«لازار» را با خود حمل می کردند به «ویودینا» رسیدند و در آنجا ساکن شدند. جالب است که بازی تاریخ در مورد قوم صرب را با حادثه دیگری مقایسه کنیم که در همین اواخر رخ داده است. در سال ۱۹۸۹، ششصد سال پس از شکست صربها در «امزلفلد» و سیصد سال پس از فرار آنها از «کوزوو»، «میلوسویچ» رئیس جمهور صربستان دستور داد باقیمانده اسکلت «لازار» را در کلیسای «روانسیا» که از آنجا آورده شده بود، بار دیگر با احترام بسیار به خاک بسپارند. او با این عمل قصد داشت ادعای صربها را بر سرزمینی که اکنون ۹۰ درصد ساکنان آلبانیایی دارد، بار دیگر در خاطرها زنده کند. در مرزهای بین دولت عثمانی و اتریش، دهکده‌هایی دفاعی ایجاد شد که در حقیقت یادگانهایی بود که افراد ساکن در آن می‌بایست هر لحظه آماده عوض کردن وسایل کشاورزی خود با اسلحه باشند. درگیریهای مرزی امری عادی بود. به مرور زمان افراد ساکن در این مناطق به نیرویی ورزیده و جنگ آزموده مبدل شدند. نیرویی که همسایگان «کروات» نیز از آنها در امان نبودند. مردم غیر مسلح در کرواسی از گذشته‌ای دور، زیر لوای تاج و تخت مجارستان بودند و آزادی عمل بالایی داشتند.

انها دارای دادگاههای ویژه بودند، از کلیسای خود بیرومی می کردند، و در تقسیم بندی مالیاتی نیز از مزایایی برخوردار بودند. در «کارلوویتز» که مقر رهبر مذهبی صربها بود، به مرور زمان مراکز بزرگ فرهنگ صرب به وجود آمد. سرزمین نظامی شده کرواسی با مساحتی حدود ۲۳ هزار کیلومتر مربع، مسکن حدود ۱/۲ میلیون نفر بود که اکثریت آنها را صربها تشکیل می دادند و بقیه کرواسی که به محدوده غیر نظامی تبدیل شده بود، تنها یازده هزار کیلومتر مربع وسعت داشت.

خانواده «هابسبورگ» و صربها برای مدتی متحدین بالقوه باقی ماندند و در زیر چتر حفاظتی اتریش، ملیت صرب در آن مناطق با گرفت و «نوی ساد» به «اتن» صربها مبدل شد. در وین «ووک قره چیک»^(۶) خط و زبان علمی صرب - کرواسی را به وجود آورد و در شهر «کراتس» رهبران نهضت‌های اسلاو جنوبی رشد یافتند. حتی در جنگ اول جهانی که جرعه آن توسط صربهای افراطی زده شد، «فیلدمارشال سوتزار بریویچ»^(۷) که فامیل او از مناطق مسلح مرزی آمده بودند فرماندهی یکی از جبهه‌های مهم جنگ را به عهده داشت. جمهوری «ونیز» نیز به تبعیت از سیاست اتریش و برای حفظ مرزهای خود در کنار دریای «آدریاتیک» از فامیل‌های صرب کمک گرفت و همانند اتریش دهکده‌های دفاعی در طول مرز به وجود آورد. در طول همین مسیر است که امروز جنگی ویرانگر بین اقوام مختلف یوگسلاوی پیشین و صربها در جریان است. این مناطق در حالی که عملاً دور از خاک مرکزی صربستان قرار دارد ولی مسکن صربهایی است که حاضر به فرمانبرداری از هیچ دولت غیر صرب نیستند.

اختلاف بین دو قوم بالکان، کروانها و صربها در طول سالها افزایش یافت. کروانها که در سال ۹۰۰ نخستین پادشاهی خود را به وجود آوردند به زودی

بسیاری از مردم به اسلام گرویدند. تازه مسلمانان آلبانی، به مرور زمان به طبقه حاکمه منطقه مبدل شدند و صربها به تدریج به طرف شمال کوچ کردند تا این که به مرزهای امپراطوری «هابسبورگ» که در مقابل عثمانی مقاومت می کرد رسیدند. در سال ۱۵۲۹ عثمانی به پشت دیوارهای وین رسید اما پس از این که موفق به گشودن دروازه‌های این شهر نشد، دولت «هابسبورگ» در اقدامی پیشگیرانه مرزهای خود را که از میان کرواسی می گذشت تقویت کرد.

از آنجا که ایجاد یادگانهایی نظامی در تمام طول جبهه با عثمانی کار بسیار پرهزینه بود، هابسبورگ هادر کنار مرز، آبادی نشینهایی را که از افراد داوطلب تشکیل شده بود به وجود آوردند با این نوید که کسانی که در این آبادیها زندگی می کنند، رعایای آزاد خواهند بود. اتریشی‌ها توانستند در درجه اول صربها را به این مناطق بکشانند و روحیه جنگجویی آنها نیز دقیقاً با استراتژی اتریش منطبق بود. در سال ۱۶۸۳ بار دیگر نیروهای عثمانی که در این بین مجارستان را هم به تصرف در آورده بودند به دروازه‌های وین رسیدند ولی این بار نیروهای اتریش آنها را تا مقدونیه عقب راندند و شروع به تحریک صربها در مناطق تحت سلطه عثمانی کردند. هنگامی که سلطان عثمانی نیروهای تازه نفسی را به جبهه‌ها فرستاد، اتریشها مجبور به عقب نشینی به مرزهای قبلی شدند، با عقب نشینی نیروهای اتریشی، چهل هزار خانواده صرب که تحت حمایت اتریش بودند از ترس انتقامجویی ترکان عثمانی، «کوزوو» را ترک کرده و به رهبری رئیس کلیسای ارتدوکس خود «ارزینج سوم» راهی نقاط دیگر شدند.

در این هنگام، در مناطق حاصلخیز بالکان، مهاجران از شمال آلبانی وارد شدند و صربهای فراری که در بین آنها تعداد زیادی راهبان مسیحی نیز بودند، در حالی که باقیمانده اسکلت شاهزاده

معیارهای دیگری را طلب می کرد، او پدر خواندگی دختران را نیز در کنار پسران بعهد می گرفت.

در کنار شاهزاده «لازار» و شاهزاده «مارکو» چهره دیگری نیز در این جمع حماسی وجود دارد. او ملکی است که بعنوان «دوشیزه امزلفلد» از محبوبیت والایی برخوردار است و در حماسه صرب آمده است که او در میدانهای جنگ به کمک مجروحان می آید و کشته شدگان را به سرای باقی رانمایی می کند.

در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ یک صرب، ولیعهد اتریش را به قتل رساند و در ۲۸ ژوئن ۱۹۲۱ پادشاهی صرب بعد از پایان جنگ جهانی اول، نخستین قانون اساسی خود را اعلام کرد. در ۲۸ ژوئن سه سال پیش نیز رئیس جمهور صربستان تاسیس کشور جدید را اعلام نمود. حتی رئیس جمهور فرانسه نیز برای دیدار خود از «سارایوو» این تاریخ را برگزید. در تاریخ صرب، زمان قبل از جنگ «امزلفلد» دوران طلایی صرب نامیده می شود. شاهزاده «لازار» و دیگر همزمان صرب او بعقیده صربها تنها مسیحیانی بودند که در مقابل لشکریان اسلام - در حالی که از سوی دیگر مسیحیان تنها گذاشته شده بودند - به مقاومت پرداختند و در این راه، خود را فدا کردند. از همین طرز تفکر است که داعیه صربها را بر سردمداری اقوام در بالکان می توان دریافت.

در قرن بازدهم، صربها نیز همانند دیگر اقوام بالکان برای مدتی از صحنه تاریخ بالکان محو و به فرمانبرداران امپراطوری عثمانی مبدل شدند. در این دوره، تنها در کوههای «مونته نگرو» مقاومتیهای در مقابل فرمان روابان عثمانی بروز کرد.

کلیسای ارتدوکس و افسانه‌های ملی تنها عواملی بودند که ملیت صرب را در طول سالیان دراز حکومت عثمانی در این منطقه زنده نگه داشتند. با این وجود، در بوسنی و آلبانی



□ صحنه‌ای که صربها از جنگ با نیروهای عثمانی در کوزوو (سال ۱۳۸۹) تصویر کرده اند.

سیاسی-اقتصادی

«لازار» را با خود حمل می کردند به «ویودینا» رسیدند و در آنجا ساکن شدند. جالب است که بازی تاریخ در مورد قوم صرب را با حادثه دیگری مقایسه کنیم که در همین اواخر رخ داده است. در سال ۱۹۸۹، ششصد سال پس از شکست صربها در «امزلفلد» و سیصد سال پس از فرار آنها از «کوزوو»، «میلوسویچ» رئیس جمهور صربستان دستور داد باقیمانده اسکلت «لازار» را در کلیسای «روانسیا» که از آنجا آورده شده بود، بار دیگر با احترام بسیار به خاک بسپارند. او با این عمل قصد داشت ادعای صربها را بر سرزمینی که اکنون ۹۰ درصد ساکنان آلبانیایی دارد، بار دیگر در خاطرها زنده کند. در مرزهای بین دولت عثمانی و اتریش، دهکده‌هایی دفاعی ایجاد شد که در حقیقت یادگانهایی بود که افراد ساکن در آن می‌بایست هر لحظه آماده عوض کردن وسایل کشاورزی خود با اسلحه باشند. درگیریهای مرزی امری عادی بود. به مرور زمان افراد ساکن در این مناطق به نیرویی ورزیده و جنگ آزموده مبدل شدند. نیرویی که همسایگان «کروات» نیز از آنها در امان نبودند. مردم غیر مسلح در کرواسی از گذشته‌ای دور، زیر لوای تاج و تخت مجارستان بودند و آزادی عمل بالایی داشتند.

انها دارای دادگاههای ویژه بودند، از کلیسای خود بیرومی می کردند، و در تقسیم بندی مالیاتی نیز از مزایایی برخوردار بودند. در «کارلوویتز» که مقر رهبر مذهبی صربها بود، به مرور زمان مراکز بزرگ فرهنگ صرب به وجود آمد. سرزمین نظامی شده کرواسی با مساحتی حدود ۲۳ هزار کیلومتر مربع، مسکن حدود ۱/۲ میلیون نفر بود که اکثریت آنها را صربها تشکیل می دادند و بقیه کرواسی که به محدوده غیر نظامی تبدیل شده بود، تنها یازده هزار کیلومتر مربع وسعت داشت.

خانواده «هابسبورگ» و صربها برای مدتی متحدین بالقوه باقی ماندند و در زیر چتر حفاظتی اتریش، ملیت صرب در آن مناطق با گرفت و «نوی ساد» به «اتن» صربها مبدل شد. در وین «ووک قره چیک»^(۶) خط و زبان علمی صرب - کرواسی را به وجود آورد و در شهر «کراتس» رهبران نهضت‌های اسلاو جنوبی رشد یافتند. حتی در جنگ اول جهانی که جرعه آن توسط صربهای افراطی زده شد، «فیلدمارشال سوتزار بریویچ»^(۷) که فامیل او از مناطق مسلح مرزی آمده بودند فرماندهی یکی از جبهه‌های مهم جنگ را به عهده داشت. جمهوری «ونیز» نیز به تبعیت از سیاست اتریش و برای حفظ مرزهای خود در کنار دریای «آدریاتیک» از فامیل‌های صرب کمک گرفت و همانند اتریش دهکده‌های دفاعی در طول مرز به وجود آورد. در طول همین مسیر است که امروز جنگی ویرانگر بین اقوام مختلف یوگسلاوی پیشین و صربها در جریان است. این مناطق در حالی که عملاً دور از خاک مرکزی صربستان قرار دارد ولی مسکن صرب‌هایی است که حاضر به فرمانبرداری از هیچ دولت غیر صرب نیستند.

اختلاف بین دو قوم بالکان، کروانها و صربها در طول سالها افزایش یافت. کروانها که در سال ۹۰۰ نخستین پادشاهی خود را به وجود آوردند به زودی

بسیاری از مردم به اسلام گرویدند. تازه مسلمانان آلبانی، به مرور زمان به طبقه حاکمه منطقه مبدل شدند و صربها به تدریج به طرف شمال کوچ کردند تا این که به مرزهای امپراطوری «هابسبورگ» که در مقابل عثمانی مقاومت می کرد رسیدند. در سال ۱۵۲۹ عثمانی به پشت دیوارهای وین رسید اما پس از این که موفق به گشودن دروازه‌های این شهر نشد، دولت «هابسبورگ» در اقدامی پیشگیرانه مرزهای خود را که از میان کرواسی می گذشت تقویت کرد.

از آنجا که ایجاد یادگانهایی نظامی در تمام طول جبهه با عثمانی کار بسیار پرهزینه بود، هابسبورگ هادر کنار مرز، آبادی‌نشینی را که از افراد داوطلب تشکیل شده بود به وجود آوردند با این نوید که کسانی که در این آبادیها زندگی می کنند، رعایای آزاد خواهند بود. اتریشی‌ها توانستند در درجه اول صربها را به این مناطق بکشانند و روحیه جنگجویی آنها نیز دقیقاً با استراتژی اتریش منطبق بود. در سال ۱۶۸۳ بار دیگر نیروهای عثمانی که در این بین مجارستان را هم به تصرف در آورده بودند به دروازه‌های وین رسیدند ولی این بار نیروهای اتریش آنها را تا مقدونیه عقب راندند و شروع به تحریک صربها در مناطق تحت سلطه عثمانی کردند. هنگامی که سلطان عثمانی نیروهای تازه نفسی را به جبهه‌ها فرستاد، اتریشها مجبور به عقب نشینی به مرزهای قبلی شدند. با عقب نشینی نیروهای اتریشی، چهل هزار خانواده صرب که تحت حمایت اتریش بودند از ترس انتقامجویی ترکان عثمانی، «کوزوو» را ترک کرده و به رهبری رئیس کلیسای ارتدوکس خود «ارزینج سوم» راهی نقاط دیگر شدند.

در این هنگام، در مناطق حاصلخیز بالکان، مهاجران از شمال آلبانی وارد شدند و صربهای فراری که در بین آنها تعداد زیادی راهبان مسیحی نیز بودند، در حالی که باقیمانده اسکلت شاهزاده

معیارهای دیگری را طلب می کرد، او پدر خواندگی دختران را نیز در کنار پسران بعهد می گرفت.

در کنار شاهزاده «لازار» و شاهزاده «مارکو» چهره دیگری نیز در این جمع حماسی وجود دارد. او ملکی است که بعنوان «دوشیزه امزلفلد» از محبوبیت والایی برخوردار است و در حماسه صرب آمده است که او در میدانهای جنگ به کمک مجروحان می آید و کشته شدگان را به سرای باقی رانمایی می کند.

در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ یک صرب، ولیعهد اتریش را به قتل رساند و در ۲۸ ژوئن ۱۹۲۱ پادشاهی صرب بعد از پایان جنگ جهانی اول، نخستین قانون اساسی خود را اعلام کرد. در ۲۸ ژوئن سه سال پیش نیز رئیس جمهور صربستان تاسیس کشور جدید را اعلام نمود. حتی رئیس جمهور فرانسه نیز برای دیدار خود از «سارایوو» این تاریخ را برگزید. در تاریخ صرب، زمان قبل از جنگ «امزلفلد» دوران طلایی صرب نامیده می شود. شاهزاده «لازار» و دیگر همزمان صرب او بعقیده صربها تنها مسیحیانی بودند که در مقابل لشکریان اسلام - در حالی که از سوی دیگر مسیحیان تنها گذاشته شده بودند - به مقاومت پرداختند و در این راه، خود را فدا کردند. از همین طرز تفکر است که داعیه صربها را بر سردمداری اقوام در بالکان می توان دریافت.

در قرن بازدهم، صربها نیز همانند دیگر اقوام بالکان برای مدتی از صحنه تاریخ بالکان محو و به فرمانبرداران امپراطوری عثمانی مبدل شدند. در این دوره، تنها در کوههای «مونته نگرو» مقاومتیهای در مقابل فرمان روابان عثمانی بروز کرد.

کلیسای ارتدوکس و افسانه‌های ملی تنها عواملی بودند که ملیت صرب را در طول سالیان دراز حکومت عثمانی در این منطقه زنده نگه داشتند. با این وجود، در بوسنی و آلبانی



□ صحنه‌ای که صربها از جنگ با نیروهای عثمانی در کوزوو (سال ۱۳۸۹) تصویر کرده اند.

● در قرن چهارم میلادی، صرب‌ها از منطقه اوکراین و روسیه سفید به حرکت درآمدند و جنوب بالکان را تصرف کردند.

● جنگ «امزل فلد» که در حقیقت شکست سختی برای صرب‌ها بود، در افسانه‌های آنها به حماسه‌ای غرورآفرین تبدیل شد. این موضوع چنان در ذهن اروپائیان ریشه دواند که حتی شعرانی مانند «گوته» را تحت تأثیر قرار داد و دیگر شاعران اروپائی شعرهای حماسی بسیار در این مورد سرودند!

● در قرن پانزدهم، صرب‌ها نیز مانند دیگر اقوام بالکان برای مدتی از صحنه تاریخ بالکان محو و فرمانبردار امپراتوری عثمانی شدند. در این دوره تنها در کوه‌های مونته نگرو مقاومت‌هایی در مقابل فرمانروایان عثمانی بروز کرد.

● در بوسنی و آلبانی بسیاری از مردم به اسلام گرویدند و تازه مسلمانان آلبانی، به مرور زمان به طبقه حاکم مبدل شدند و صرب‌ها به تدریج به طرف شمال - تا مرزهای امپراتوری هابسبورگ - کوچ کردند.

● خانواده هابسبورگ و صرب‌ها برای مدتی متحدین بالقوه بودند و ملیت صرب زیر چتر حفاظتی اتریش پا گرفت.

● سرزمینی که امروز شاهد جنگی ویرانگر بین اقوام مختلف یوگسلاوی پیشین و صرب‌ها است، عملاً دور از خاک مرکزی صربستان قرار دارد، ولی مسکن صربهایی است که حاضر به فرمانبرداری از هیچ دولت غیر صرب نیستند.

تحت نفوذ مجارها قرار گرفتند و هنگامی که مجارستان به تصرف عثمانی در آمد، هابسبورگهای اتریش، کرواتیهای کاتولیک را در زیر نفوذ خود در آوردند و حتی پاپ به آنها «سد محافظ مسیحیت» لقب داد.

در «زاگرب» که با فرهنگ کرواسی شکل گرفته است، نگاهها همواره بطرف «بوداپست» وین و رم بود و کرواتیها خود را به عنوان مرزداران دنیای غرب به حساب می‌آوردند. در مقابل، صربها که سالیان دراز تحت تسلط عثمانی بودند، نگاهشان بیشتر به شرق دوخته شده بود و خود را وارث اصلی امپراتوری بیزانس می‌پنداشتند. نگاه آنها ابتدا به قسطنطنیه و سپس به سوی مسکو معطوف بود. در نقاطی که کرواتیها و صربها با هم زندگی می‌کردند، اختلافات نیز افزایش می‌یافت و در اکثر مواقع کرواتیها از حمایتی که وین از صربها می‌کرد، نگران بودند.

در ابتدای قرن نوزدهم صربها به عنوان نخستین ملت بالکان خود را از قید امپراتوری عثمانی رها کردند. برج چمچه‌ها در شهر «بنش» که امروز نیز پابرجاست، نشانه جنگهای هولناکی است که در این دوران به وقوع پیوست. از سال ۱۸۱۷ صربها شاهزاده نشینی را در اطراف بلگراد و جنوب دانوب به وجود آوردند که در سال ۱۸۳۳ مستقل شد. صربستان با این ادعا که به عنوان نخستین ملت توانسته است از عثمانی جدا شود، سعی کرد مناطق صرب نشین را با هم متحد کند. از سوی دیگر کرواتیها هنگامی هویت تاریخی خود را درک کردند که ناپلئون به بالکان لشکر کشی کرد و قسمت اعظم کرواسی را به دایره حکومت خود افزود.

تحت تأثیر انقلاب فرانسه، فکر تاسیس یک حکومت اسلاو جنوبی به وجود آمد ولی به زودی فرانسویها از آنجا رانده شدند و هابسبورگها دو مرتبه در آنجا استقرار یافتند و شرایط قبلی را حاکم کردند. به این ترتیب، کرواسی تقسیم شده باقی ماند. هسته مرکزی از سوی مجارستان و نواحی ساحلی تحت نظر وین اداره می‌شد. ابتدا در سال ۱۸۳۶ ملی‌گرایی کرواتی «لود ویت گای» خطی برای زبان کرواتی ابداع کرد که بر خلاف صربها که با الفبای «کریل» می‌نوشتند با الفبای لاتین بود و برای نخستین بار در سال ۱۸۴۵ نماینده‌ای در مجلس به زبان کرواتی سخن گفت. تا قبل از این تاریخ نمایندگان در پارلمان از زبان لاتین استفاده می‌کردند. نهضت آزادی خواهی کرواسی در ابتدا تمام منطقه را در نظر داشت. نهضت کرواتی کمتر از نهضت صربها افراطی نبود و آنچه این دورا با هم برابر می‌کرد عدم احترام به اقوام دیگر بود.

«آنته استاروسویچ» که حزب قانون را به وجود آورد و به عنوان «بدروطن» مورد تمجید قرار گرفت و حتی امروز در جمهوری نوبای کرواسی نیز به عنوان بت میهن پرستی به حساب می‌آید، مرزهای کرواسی را از سلسله کوههای آلپ تا «درینا» و آلبانی تا دانوب تجسم می‌کرد. اقوام دیگری که در این محدوده همانند صربها، اسلاوها و دیگران زندگی می‌کردند، برای او نژادهای مخلوطی بودند. او بوسنی‌ها را کرواتیهای قدیمی به حساب

می‌آورد ولی صربها را نژاد پستی می‌دانست که از آمیزش خدمتکاران و غلامان به وجود آمده بودند و به آنها لقب «اسلاو صربی» می‌داد.

تحت تأثیر افکار او، در پایان قرن گذشته نسل کشی اقلیت صرب در کرواسی آغاز شد. صربها برای او نسلی شیطانی بودند که نباید امکان ادامه حیات می‌یافتند. مابین این دو قوم که هر کدام برای خود امتیازی قابل بودند و اقوام دیگر را در بالکان به حساب نمی‌آوردند، تحت تأثیر افکار اسقف اسلورنی «پوزیپ پورای اشتروسمایر» نهضت جوانان مترقی، شکل گرفت که به «مدرسه یوگسلاوی» معروف شد.

طبق نظر این گروه، تمام اقوام اسلاو جنوبی از جمله صربها، کرواتیها و اسلوانیها با هم ملتی را تشکیل می‌دادند. فکر ملیت یوگسلاوی، بیشتر بین کرواتیها در کرواسی و دالماسی طرفدار پیدا کرد و صربها روی موافقی به آن نشان ندادند.

صربها هرگز شکلی در ملیت و برتری نژادی خود نداشتند و کلیسای ارتدوکس آنها نیز هرگز با نظریاتی که از سوی کاتولیکها عنوان می‌شد موافق نبود. علاوه بر آن، بلگراد به عنوان پایتخت یک دولت مستقل، زاگرب را خاری در گشت ملت اسلاو می‌دانست که از سوی خانواده کاتولیک «هابسبورگ» ایجاد شده بود. حتی روشنفکران کروات نیز کم و بیش اعتراف می‌کردند که صربها را به عنوان قدرت برتر باید قبول کرد. «کروات دوست دارد زندگی کند و صرب حاضر است بمیرد» جمله‌ای بود که یک نظریه پرداز از جوانان مترقی عنوان کرد. نظیر این جملات و اصطلاحات بسیار است.

در کنفرانس برلین که در سال ۱۸۷۸ تشکیل شد تا بر پایه اراده «بیسمارک» نظمی نو را در اروپا حاکم کند، صربها به عنوان نخستین ملتی در بالکان که خود را از حلقه امپراتوری عثمانی آزاد کرده بودند، شرکت کردند و حتی به عنوان کشور به رسمیت شناخته شدند. از همان هنگام رقابت سخت آنها با دیگر ملیتهای بالکان بر سر تصاحب باقیمانده امپراتوری عثمانی که می‌رفت هر روز بیش از پیش از بالکان دور شود آغاز شد. همکاری صرب و روسیه در این زمان بیش از گذشته بود.

در دو جنگ خونین که آوازه خونریزیهای آن هنوز در اروپا باعث به وجود آمدن داستانهای ادبی وحشت‌انگیزی است، صربها توانستند «کوزوو» و با وجود مقاومت شدید بلغارها، «مقدونیه» را نیز تصرف کنند. به این ترتیب صربها دو مرتبه سرزمین موعود خود را به دست آورده بودند. آنها این سرزمین را با خون هشت هزار آلبانیایی آبیاری کردند. پیشروی صربها آنها را در مقابل بعضی از قدرتهای بزرگ اروپایی قرار داد. قدرتهایی که کم و بیش خود را وارث «مرد مریض اروپا» می‌دانستند. در صدر این قدرتها امپراتوری اتریش - مجارستان بود.

در کنفرانس برلین، دولت اتریش - مجارستان منطقه «بوسنی هرزگوین» را به عنوان محدوده اداری به دست آورده بود و در سال ۱۹۰۸، وین که

سیاسی-اقتصادی

پادشاه صربستان، الکساندر که از خانواده «قره‌زور» بود، این موضوع را بهانه‌ای برای به وجود آوردن یک دیکتاتوری پادشاهی دانست و در ۶ ژانویه ۱۹۲۹ تحت عنوان «یک ملت، یک شاه، یک کشور»، پادشاهی جدید صربستان را به وجود آورد. تمام احزاب، غیرقانونی اعلام و سانسوری قوی بر کشور حاکم شد. کشور به ۹ ایالت تقسیم و به نامهای رودخانه‌ها و سواحل «آدریاتیک» نامگذاری شد که ربطی به اسامی تاریخی یا ملی نداشت. تنها اسلونی بانام ایالت «درا» تا حدودی محدوده قبلی خود را حفظ کرد.

الکساندر، رئیس گارد محافظ خود را که عضو نهضت «دست سیاه» و دارای گذشته بسیار تیره‌ای بود به عنوان نخست‌وزیر انتخاب کرد. پادشاه فکر می‌کرد که با ممنوع کردن نهضت‌های سیاسی، مساله ملیتها را حل کرده است. نیروهای ژاندارمری و پلیس مخفی، تمام نیروهای مخالف را سرکوب کردند و هر نغمه ملی‌گرایی به عنوان خیانت محسوب می‌شد و زندان و شکنجه را در پی داشت. این موضوع نه فقط شامل کرواتها بلکه مردم اسلونی، مقدونیه، مونته‌نگرو و بوسنی نیز می‌شد. یک پنجم جمعیت یوگسلاوی اصولاً اسلاو نبودند. آلمانها، مجارها، آلبانیاییها، رومانیاییها و الاشیا از این گروه بودند. ولی آنها نیز باید حاکمیت صرب را قبول می‌کردند. تحت چنین شرایطی که به مراتب سخت‌تر از دوران حکومت هابسبورگها بود، نیروهای افراطی زمینه‌ای برای رشد یافتند و در این میان یکی از اعضای حزب افراطی دست راستی کرواسی - وکیلی به نام آنته پاولیچ - نهضت انقلابی کروات را به وجود آورد. نهضتی که به نام «اوستاشا» معروف شد. هدف نهایی این حرکت، مقاومت مسلحانه برای به وجود آوردن یک کرواسی فارغ از حاکمیت صرب‌ها با شعار «مرگ بر همه صرب‌ها» بود. آنته پاولیچ بعد از فرار از یوگسلاوی به ایتالیا رفت و تحت تأثیر افکار موسولینی در ایتالیا ماندگار شد و موسولینی با حمایت خود از او امکان اجیر کردن همکارانش را فراهم آورد.

در ۹ اکتبر ۱۹۳۴ یک گروه کماندویی اوستاشا پادشاه الکساندر را که در حال بازدید رسمی از فرانسه بود به همراه وزیر خارجه فرانسه، لویی بارتو در ماریسی به قتل رساند. حکومت بلغراد تحت قیمومیت شاهزاده «پاول» پسر عموی شاه مقتول، پسر یازده ساله شاه به نام «پتر» را به جانشینی پدرش براریکه قدرت نشانده. هنگامی که اوضاع در یوگسلاوی تحت شرایط داخلی و خارجی، منجمله اشغال اتریش از سوی ارتش هیتلری وخیم‌تر شد، رهبران صرب، سعی در نزدیکی با کرواتها کردند ولی چنین به نظر می‌رسید که زمان یکدلی سپری شده است، هر چند در ۲۶ اوت ۱۹۳۹ یک پیمان دوستی بین زاگرب و بلغراد که تا حدودی خودمختاری کرواسی را تأمین می‌کرد، بسته شد. اسلونی و دیگر قومهای ساکن در محدوده یوگسلاوی در این پیمان منظور

این، در پایان جنگ صربستان جزو فاتحان جنگ بود، درحالی که کرواسی و اسلونی تا وهله شکست، با اتریش مانده بودند.

هنگامی که جنگ پایان یافت، آنها هم علاقه قومی به اسلاو جنوبی پیدا کردند و با هم و با سرعت زیاد تحت رهبری صربها دولت سلطنتی صربستان، کرواسی و اسلونی را به وجود آوردند که در اول دسامبر ۱۹۱۸ موجودیت خود را در بلغراد اعلام کرد.

اکثریت صرب از ابتدا، واقعیت رسیدن به صربستان بزرگ را با اتحاد همه صربها در نظر داشتند و ملیتهای دیگر تا هنگامی که ادعایی نداشتند، در این حکومت مورد قبول بودند.

نخست‌وزیر «نیکولا پاسیچ» در نخستین دور مشورتی در «کورفو» که در پایان ۱۹۱۷ برگزار



□ سلطان مراد اول

شد، اسلونی را در دور گفتگوها از قلم انداخت و بعد از این که به او تذکر داده شد، از اسلونی هم یاد کرد.

حتی قانون اساسی که در ۱۹۲۱ و در همان ۲۸ ژوئن معروف در بلغراد اعلام شد، کاملاً برای تحقق بخشیدن به صربستان بزرگ عنوان شده بود. کرواسی و اسلونی در این قانون اساسی حق چندانی به دست نیآورده بودند و این قانون هرگز در مجالس محلی کرواسی و اسلونی به تأیید نرسید. گروهها و نهضت‌های بسیاری در کرواسی و اسلونی از همان ابتدا، مخالفت خود را با این اتحاد تحت رهبری صربستان اعلام داشتند. حزبی که در کرواسی قوی‌ترین نیروی سیاسی بود، حزب جمهوری خوانده می‌شد که نشان دهنده مخالفتش با خانواده سلطنتی صرب بود. آنها خودمختاری کامل برای کرواسی را طالب بودند و ادعا می‌کردند که در غیر این صورت، این دولت پایدار نخواهد ماند. این بیش‌بینی مدت زیادی دوام نیافت و در ۲۰ ژوئن ۱۹۲۸ یک نماینده منطقه «مونته‌نگرو» در مجلس بلغراد با کشیدن تپانچه خود و برای حفظ موجودیت حزب، سه نماینده را به قتل رساند. یکی از این نمایندگان، رهبر کرواتها «رایچ» بود.

سواحل «دالماسی» را تصرف کرده بود، مناطق داخلی بوسنی را نیز به آن اضافه کرد. سراسر مناطق داخلی بوسنی در این زمان در قلمرو حکومت «هابسبورگ» بود.

این موضوع نفرت صربها را نسبت به رقیب قدرتمند خود در بالکان افزایش داد. آنها براین باور بودند که میلیونها اسلاو جنوبی در پنجه دولت «هابسبورگ» به اسارت درآمده‌اند. انجمنهای مخفی همانند «دست سیاه» و «اتحاد یا مرگ» جنگ زیرزمینی خود را علیه هابسبورگها آغاز کردند. اختلاف گمرکی بین دو طرف در مساله به اصطلاح «جنگ خوکها» که در اثر اعمال فشار گمرکچیان اتریشی اعمال شده بود، دو کشور را در سال ۱۹۱۳ تا سرحد یک جنگ تمام عیار پیش برد. در همان زمان ژنرال «فرانس کونرادفون هوتزندورف» سر فرمانده نیروهای اتریشی، زمان را برای یک تسویه حساب با صرب‌ها می‌دانست ولی ولیعهد اتریش «فرانس فردیناند» با آن مخالفت کرد.

در شیکاگو، در پایان سال ۱۹۱۳ در روزنامه‌ای که توسط صربهای مهاجر منتشر می‌شد و به «سربویران»^(۸) معروف بود، آمده بود که: «ولیعهد اتریش برای بهار قصد دیدار از سارایوو را دارد. صربها... هر چه به دستتان می‌رسد، از تفنگ، بمب و دینامیت آماده کنید و از هابسبورگها انتقام بگیرید. مرگ بر خاندان هابسبورگ.»

ژنرال «هوتزندورف» بخوبی می‌دانست که چرا ولیعهد را در سال بعد، در همان روز مقدس صربها، برای یازدید از نیروهای مسلح اتریشی به «سارایوو» دعوت کرده است. با وجود تحریک شدن احساسات ضد اتریشی صربها در «سارایوو»، اقدامهای امنیتی در شهری که کاملاً آماده انفجار بود، بسیار کم به عمل آمد. به این ترتیب «گاواریلو پدینسیپ»^(۹) عضو انجمن «دست سیاه» توانست به آسانی به نزدیکی ولیعهد و همسرش برسد و آن دو را با تپانچه به قتل برساند. نتیجه این اقدام، شروع جنگ اول جهانی در زمانی بود که همه چیز آماده و منتظر جرقه‌ای برای اشتعال به نظر می‌رسید.

صربستان که ابتدا شجاعانه جنگید و در حمله اتریشیها توانست صدهزار نفر از آنها را به هلاکت برساند، در سال ۱۹۱۵ توسط نیروهای اتریش، آلمان و بلغارستان، پس از این که نیرویی بسیار قوی از آلمان به فرماندهی فیلد مارشال «فون ماکسنسون» به کمک نیروهای اتریش آمد، تصرف شد.

«دیگر صربستانی وجود ندارد». جمله‌ای بود که یک ژنرال انگلیسی در مورد آن کشور بعد از تصرف کامل از سوی نیروهای آلمانی - اتریشی بیان کرد.

در همین حال در ارتش اتریش یک افسر کروات بسیار شجاعانه جنگیده بود. این شخص «یوزپ بروز» بود که بعداً به «تیتو» معروف شد و ۳۷ سال سرنوشت یوگسلاوی را در دست گرفت. با وجود

● **نهضت آزادی خواهی**
 کرواسی در ابتدا تمام منطقه را در نظر داشت. نهضت کرواتها کمتر از نهضت صربها افراطی نبود و آنچه این دو را باهم برابر می کرد، عدم احترام به اقوام دیگر بود.

● **صربها هرگز شکی در ملیت و برتری نژادی خود نشان نمی دادند و کلیسای ارتدوکس آنها نیز هرگز با نظرهایی که از سوی کاتولیکها عنوان می شد، موافق نبود.**

● **الکساندر، پادشاه صربستان، فکر می کرد با ممنوع کردن نهضت های سیاسی مسئله ملیت ها را حل کرده است؛ نیروهای ژاندارمری و پلیس مخفی او تمام نیروهای مخالف را سرکوب کردند.**

● **هدف «نهضت انقلابی کروات» که به نام «اوستاشا» معروف شد، مقاومت مسلحانه برای به وجود آوردن یک کرواسی فارغ از حاکمیت صرب، با شعار «مرگ بر همه صربها» بود.**

نشده بودند.

یک هفته بعد، جنگ جهانی دوم شروع شد و هیتلر که می خواست خیالش از جانب بالکان آسوده باشد، آندکر بلگراد را تحت فشار قرار داد تا راهی به جز پیوستن به نیروهای محور برای یوگسلاوی باقی نماند. ارتش آلمان، رومانی و بلغارستان را به تصرف درآورده بود و در ۲۵ مارس ۱۹۴۱ یوگسلاوی رسماً با بیامنی که در بین بین بلگراد و برلین بسته شد، به دول محور پیوست.

فقط دو روز پس از آن، در بلگراد ژنرالها علیه این پیمان کودتا کردند. به روایتی این کودتا توسط سرویس مخفی انگلستان برنامه ریزی شده بود. این کودتا پشتیبانی بسیاری از مردم را یافت و آن ها با شعارهای ضد اتحاد با آلمان، آن را ستودند.

در صبح ششم آوریل، مباران بلگراد از سوی نیروهای آلمانی شروع شد و ارتش آلمان از سه طرف بسوی یوگسلاوی حرکت کرد و بعد از یازده روز، ارتش یوگسلاوی تسلیم شد ولی جنگ برای یوگسلاوی هنوز پایان نیافته بود. جنگی که برای یوگسلاوی بیش از دو میلیون نفر کشته برجای گذارد. آنچه در یوگسلاوی به وقوع پیوست و بخصوص نفرتی که بین اقوام مختلف به وجود آمد، زمینه های از بین رفتن دومین دولت

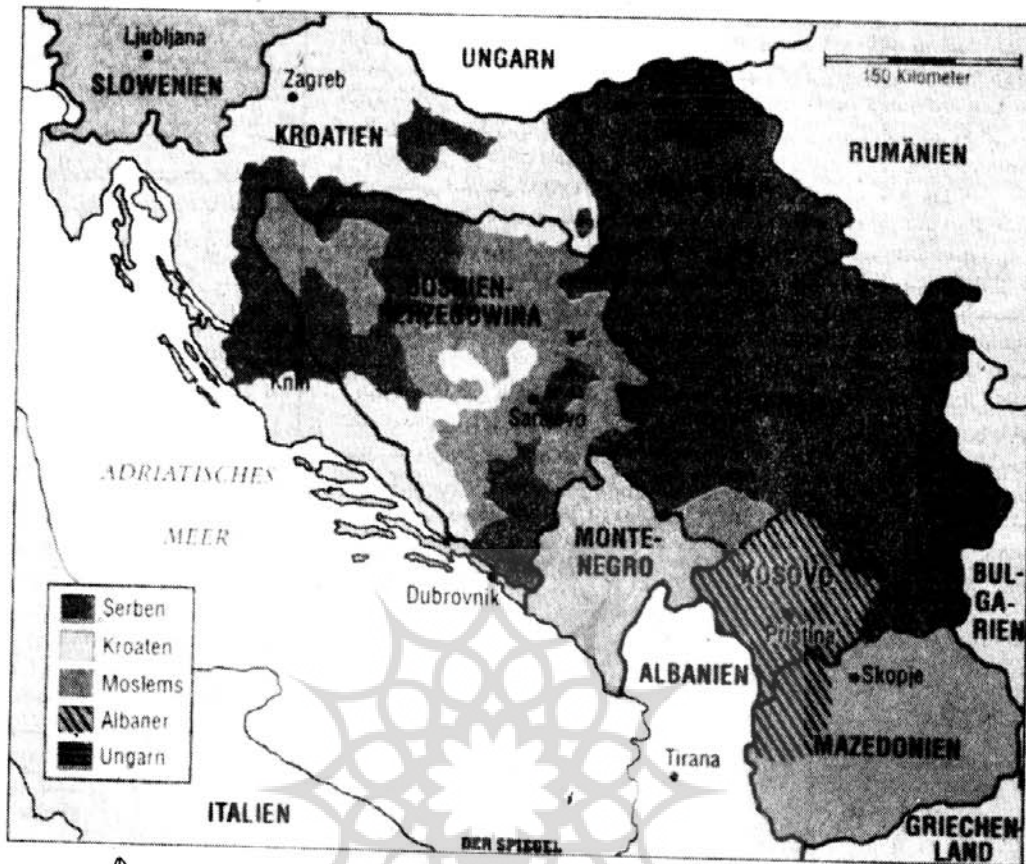
یوگسلاوی در قرن اخیر را نیز به دنبال داشت. فاشیستهای فاتح یوگسلاوی در سال ۱۹۴۱ همانند لاشخور به جان این کشور افتادند و هرکس سعی کرد قسمت بیشتری از آن را بدست آورد. هیتلر قسمت اعظم اسلوونی و مناطق شمالی را تصرف کرد و موسولینی علاوه بر قسمت جنوبی، سواحل دالماسی و جزایر آن منطقه را به ایتالیا ملحق و عملاً دریای «آدریاتیک» را به یک آبراه ایتالیایی تبدیل کرد. مجارستان نیز قسمتی از یوگسلاوی را به چنگ آورد و از آنجایی که قسمتی از این مناطق مورد ادعای رومانی نیز بود، آن قسمت تحت قیمومیت ارتش نازی باقی ماند. بلغارستان تمام مقدونیه را تصرف کرد و آلبانی تحت حمایت ایتالیا «کوزوو» و مناطقی در شمال دریاچه «اسکوتاری» را به قلمرو خود ضمیمه کرد و «مونتنگرو» را نیز که سرزشت خود را با ایتالیا پیوند داده بود به خاک خود افزود. مسخره ترین دولت ایجاد شده، «جمهوری مستقل کرواسی» بود که به رهبری «آنته پاولیچ» رهبر افراطی اوستاشا و با حمایت دولتهای محور به وجود آمد این کشور تازه، سواحل خود را در دریای «آدریاتیک» به ایتالیا واگذار کرد و در حالی که به دو منطقه تقسیم شده و شمال آن تحت نظارت ارتش آلمان و جنوب آن در تصرف ارتش ایتالیا بود، تصمیم به انتخاب شاهزاده ایتالیایی «امون فون اسپولتو» تحت نام «تومیسلاو دوم» به پادشاهی آن کشور گرفت!

این ایتالیایی ز رنگ تخت سلطنتی کرواسی را چندان تثبیت شده نمی دانست و به همین علت حاضر به رفتن به زاگرب نشد. به این ترتیب عملاً «پاولیچ» به عنوان رهبر کرواسی باقی ماند. برای جبران مناطق از دست رفته کرواسی، دولتهای محور قسمت اعظم صربستان تا دروازه های بلگراد و همچنین «بوسنی هرزگوین» را به دولت فاشیستی اوستاشا بخشیدند و کرواسی را عملاً با مسأله ای درگیر کردند که به هیچ وجه آماده مقابله با آن نبود. آنچه در این کشور زیر سایه هیتلر و موسولینی به وقوع پیوست، در تاریخ اروپا بی همتا بود. نیروهای اوستاشائی تصمیم گرفته بودند صربها را که یک سوم جمعیت کشور را تشکیل می دادند، از بین ببرند. صربها همانند کولیها و یهودیها باید از بین می رفتند و از خانه و کاشانه خود بدور می افتادند. دولت کرواسی از همان ابتدا با بی پروائی دست به تصفیه قومی زد و اعلام کرد که کرواسی فقط سرزمین کرواتها است و هیچ کس دیگر حق زندگی در آن را ندارد. «میلوان زانیچ» یکی از رهبران کرواسی در دوم ماه مه ۱۹۴۱ اعلام کرد که دولت او از هیچ راه حلی برای پاکسازی کرواسی از صربها برهیز ندارد. رهبر یک گروه نظامی اوستاشا به نام «لوتیچ» نیز با صراحت تمام در تظاهراتی در ماه مه اعلام کرد که دستور داده است صربها را کاملاً نابود کنند و هر کجا کسی با آنها برخورد کرد، آزاد است آنها را از میان بردارد. او به کسانی که سعی در محو کامل تمام

مظاهر صرب گرفته بودند در عین حال اطمینان داد که از حمایت دولت کرواسی برخوردار خواهند بود. «آنته پاولیچ» که به عنوان رهبر کرواسی و با لقب «پوگلاونیک» از قدرت بلامنزاع در کرواسی برخوردار بود، با دستورالعملهای خشن، حتی موجب شرمندگی فاشیستهای متحد خود را فراهم آورد. داستانهایی که از کارهای ضد انسانی او حکایت می شود به قدری فجیع است که برای کسانی که به روحیات او آشنایی ندارند غیر واقعی به نظر می رسد. نویسنده ایتالیایی «کورسید مالاپارته» که به عنوان خبرنگار جنگی در کرواسی بود، حکایت می کند که در یکی از روزهایی که در دفتر «پاولیچ» بوده است در کنار میز تحریر او سیدی را می بیند و از «پاولیچ» درباره محتوای آن که به نظر او صدف دریای «آدریاتیک» بود می پرسد. «پاولیچ» با لبخندی جواب می دهد که محتوای صدف نیست بلکه هدیه ای از نیروهای اوستاشا شامل بیست کیلو حدفه چشم است! دسته های اوستاشا از روستایی به روستای دیگر می رفتند و پس از آن که راههای خروجی و ورودی را می بستند، اهالی را در میدان جمع و دستجمعی اعدام می کردند و یا به جنگلهای اطراف برده و در آنجا به حیات آنها خاتمه می دادند. آن ها در مواردی، افراد را اجباراً در کلیساهای ارتدوکس جمع می کردند و پس از بستن درها، آنجا را آتش می زدند. اوستاشا تصمیم داشت جمعیت دومیلیونی صرب ساکن آن مناطق را در درجه اول معدوم و سپس، بقیه را ناگزیر از پذیرش مذهب کاتولیک کند تا به این وسیله کرواتها خوبی از آنها بسازد. در شهرهای بزرگ که از بین بردن مردم به آسانی مقدور نبود، صربها، کولیها و یهودیان، جمع آوری و در بازداشتگاههایی برای نابودی نهایی آماده می شدند. مخوف ترین بازداشتگاه، «بازنواوک» بود که در جنوب شرقی زاگرب قرار داشت و در آن بیش از هفت هزار کودک کشته شدند. در این محل، تنها در یک شب ۱۳۷۰ زندانی با داس سر بریده شدند! کرواتها که خود را با نازیها هم نژاد می دانستند به اقوام صرب به عنوان نژاد پست تر می نگریستند و درباره ای مواقع از نازی های آلمانی نیز گوی سبقت را در وحشیگری می ربودند.

بیش از هر چیز، حمایت کلیسای کاتولیک کرواسی از این اعمال غیر انسانی اسف انگیز بود. کلیسای کاتولیک نه فقط مخالفتی با این وحشیگریها نداشت، بلکه عملاً از آن حمایت می کرد و مطبوعات کلیسا بدون هیچ واژه ای، از جنگ صلیبی کرواتها علیه ارتدوکسهای صرب و مسلمانان بوسنی حمایت می کردند.

کلیسا از این هم قدم فراتر نهاد و راهبان مسیحی بخصوص اعضای فرقه «فرانسسکن» با دست خود، آدمکشی می کردند. یکی از فرماندهان بازداشتگاه مخوف «بازنواوک» یک راهب فرانسیسکنی به نام «میروسلاو فیلیپویچ» بود. جانشین او، راهب «ایویکا برکلاسیچ» نام داشت و



سی ملیت در شش جمهوری و دو منطقه خودمختار یوگسلاوی پیشین ساکن هستند:
 اسلونی: ۹۰/۵ درصد اسلوا و ۲/۹ درصد کروات
 کرواسی: ۷۷ درصد کروات و ۱۲ درصد صرب
 بوسنی هرزگوین: ۲۴ درصد مسلمان (به عنوان ملیت شناخته شدند) ۳۱ درصد صرب و ۱۷ درصد کروات
 صربستان: ۸۷ درصد صرب و ۳/۵ درصد مسلمان
 مونته‌نگرو: ۶۸/۵ درصد مونته‌نگروی، ۱۳/۴ درصد مسلمان و ۶/۵ درصد آلبانیایی
 مقدونیه: ۶۷ درصد مقدونیه‌ای و ۱۹/۸ درصد آلبانیایی
 خودمختاری دو ایالت و بودینا (۵۴/۴ درصد صرب و ۱۸/۹ درصد مجاری) همچنین کوزوو (۹۰ درصد آلبانیایی و ۹ درصد صرب) را صربستان باطل اعلام کرد.

عام می‌کردند و کرواتها صربها را، ۹ مورد جنایتهای اعمال شده در این دوره، شواهد غیرقابل انکاری وجود دارد. در این دوران، گروهی منشعب از ارتش تسلیم شده آخرین پادشاه صربستان، به این گروه که «تشنیک» نام داشت، به مقر نیروهای نازی شبیخون می‌زد و هر کجا سربازان هیتلری را پیدا می‌کرد، می‌کشت. در واکنش به این شبیخونها، ارتش آلمان نازی در مقابل هر سرباز کشته شده پنجاه تاصد گروگان یوگسلاو را اعدام می‌کرد.

گروه «تشنیک» که داوطلبان خود را فقط در بین صربها و مونته‌نگرونیها جستجو می‌کرد، به زودی متوجه دشمنان صرب نیز شد. به این ترتیب کرواتها و مسلمانان نیز از کشتار «تشنیک» در امان نماندند، چرا که گروه «تشنیک» در جنایت، به رقابت با

هرزگوین، صربستان و دیگر نقاطی که روزی به نام یوگسلاوی معروف بود می‌سوزاند.

در سال ۱۹۴۱ هنوز تعداد کثیری از روستائینان صرب نمی‌توانستند باور کنند که حکومت کشوری که در آن زندگی می‌کنند در صدد است عده زیادی از مردم کشورش را معدوم کند. عده زیادی از کشاورزان صرب از ترس آدم‌کشان کروات به نیروهای اوستاشا پناه می‌بردند، غافل از این که آنها با این کار، عملاً خود را به دست جلاذ می‌سپارند. به زودی اکثریت مردم دریافتند که در قصابخانه‌ای بنام یوگسلاوی که تحت اراده نیروهای محور اداره می‌شد، هر جنایتی مجاز است. جنایت کرواتها، واکنش صربها را نیز برانگیخت و بدین ترتیب هر گروهی به جنایت در حق گروه مخالف اقدام کرد. صربها کرواتها را قتل

تنها آن قدر گذشت داشت که پیش از اعدام بازداشتی‌ها به آنها امکان می‌داد اعتراف کرده و اطلاعات خود را به او منتقل کنند.

اسقف اعظم کرواسی «استیناک» که بعد از جنگ دوم در یک دادگاه مردمی به ۱۶ سال زندان محکوم شد هر چند آنچه را که در «بازنوواک» انجام شده بود محکوم کرد، ولی حکومت «پاولیچ» را ستود!

باب، «پوس دوازدهم»، رهبر کرواتها را در دپداری خصوصی به حضور پذیرفت و صلیبی به او هدیه کرد که این جنایتکار جنگی کاتولیک، تا پایان عمر با خود داشت. کلیسای کاتولیک، مهر تائید بر همه بی‌عدالتیهای می‌زد و همین موضوع باعث شد تا تنفر و جنایت چنان در منطقه با بگیرد که حتی امروز بعد از گذشت بیش از پنجاه سال، آتش آن هنوز خرمن هستی بیگناهان را در کرواسی، بوسنی

● در بازداشتگاه مخوف «یازنوواک» در جنوب شرقی زاگرب، بیش از ۷ هزار کودک کشته شدند. در این محل تنها در یک شب ۱۳۷۰ زندانی را با داس سر بریدند!

● کرواتها که خود را با نازیها هم نژاد می‌دانستند، به اقوام صرب به عنوان نژاد پست می‌نگریستند و در پاره‌ای مواقع از نازیهای آلمانی هم گوی سبقت را در وحشیگری می‌ریبوندند... کلیسای کاتولیک نه فقط مخالفتی با این وحشیگریها نداشت، بلکه عملاً از آن حمایت می‌کرد.

گروههای پارتیزانی گرفت. برخلاف گروههای «اوستاسا» و «تشنیک»، تیتو وابستگی قومی مخلوطی داشت. در کمیته مرکزی، علاوه بر «تیتو»، «کاردلی» از اسلوونی، «رانکوویچ» صرب، «جیلاس» مونته‌نگرویی، «بیچاد» یهودی و «کنچار» کروات نیز شرکت داشتند.

در سپتامبر همان سال (۱۹۴۱) پارتیزانها شهر جنوبی صربستان به نام «اوزیسه» را با کارخانه اسلحه‌سازی آن تصرف کردند. این کارخانه روزانه حدود چهارصد تفنگ به اضافه مهمات مربوط به آن را تولید می‌کرد. علاوه بر آن، بانکی نیز به دست آنها افتاد که ۵۵ میلیون دینار نقدینگی داشت.

«تیتو» در کنار این کار نظامی، سعی کرد رهبر تشنیک، «میخالویچ» را نیز به انعقاد پیمان با پارتیزانها تشویق کند ولی رهبر «تشنیک»، «تیتو» را که زبان صرب و کرواسی را با لهجه روسی تلفظ می‌کرد، به عنوان جاسوس روسها به حساب می‌آورد و پیمان

می‌شد، صد نفر از افراد عادی را اعدام کردند». در اکتبر ۱۹۴۱ یوگسلاوی اعدام ارتش نازی در شهر «کراگوویچ» صربستان ۳۰۰۰ مرد بین ۱۶ تا ۶۰ ساله را اعدام کردند و کوتاه زمانی پس از آن ۱۷۰۰ نفر از مردم عادی در شهر «کراپوو» نیز اعدام شدند. اعدامهای ارتش نازی و ترور «اوستاسا» و «تشنیک» باعث شد که هر روز تعداد بیشتری به پارتیزانهای «تیتو» بپیوندند. در اثر فشار ارتش نازی، پارتیزانها مجبور شدند «جمهوری اوزیسه» را تخلیه کنند ولی در قسمتهایی از «بوسنی هرزگوین» و «مونته‌نگرو» جای با پدست آوردند. در تمام نقاط آزاد شده، پارتیزانها به سرو سامان دادن امور اداری پرداختند و مدرسه‌ها و بیمارستانهایی دایر کردند. با کسانی که به عقیده آنها دشمنان خلق بودند، همان کاری را می‌کردند که در یوگسلاوی دوران هرج و مرج مرسوم بود. به قول «جیلاس» آنچه در این دوران زجر آور بود، به قتل رساندن خوششان به جرم همکاری با دشمن بود.



□ سوه قصد به الکساندر پادشاه یوگسلاوی در مارس (۱۹۴۴)

اوستاسا پرداخته بود. در شهر «فوچا» که کرواتها چندی قبل در آنجا صربها را به قتل رسانده بودند، یک گروه کماندویی «تشنیک» در ژوئیه ۱۹۴۱ هزاران مسلمان را کشت و جسد آنها را به رودخانه «درینا» انداخت. «فوچا» اکنون نیز صحنه درگیری بین مسلمانان و صربها است، سرنوشتی که ظاهراً در بالکان دو مرتبه تکرار می‌شود.

در ابتدای تابستان ۱۹۴۱ نیروی جدیدی در یوگسلاوی ظهور کرد. رهبری این نیروی تازه را شخصی به عهده داشت که ظاهراً توانست برای دوران عمر خود مساله ملیتها را در یوگسلاوی حل کند. این شخص که فرزند یک فامیل کرواسی - اسلوونی بود، در ارتش اتریش خدمت کرده بود. او به وسیله روسها به اسارت گرفته شد و در آنجا مرام کمونیستی را پذیرفت. «بوزیپ بروز» از شهر «کومروچ» در کرواسی، بعداً به نام «تیتو» معروف شد.

او با همسر روسی خود در سال ۱۹۲۰ به پادشاهی اسلاو جنوبی بازگشت و مخفیانه حزب کمونیست را پایه‌گذاری کرد. پیش از این که «تیتو» در سال ۱۹۳۴ به مسکو برود، پنج سال را در زندان گذراند. در مسکو وی توانست تصفیه‌های استالینی را سالم پشت سر بگذارد و به یوگسلاوی بازگردد. در سال ۱۹۳۹ او به دبیرکلی حزب کمونیست یوگسلاوی ارتقا یافت. هنگامی که در آوریل ۱۹۴۱ نیروهای آلمان نازی به سوی یوگسلاوی سرازیر شدند، «تیتو» که اکنون دارای همسر دوم آلمانی بود، در «زاگرب» مخفی شد. بعد از این که در ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۱ آلمان نازی به شوروی حمله کرد، کمونیست‌ها تازه تصمیم به مقاومت در مقابل ارتش نازی گرفتند.

تا آن هنگام هنوز «رفقا» پیمان «استالین-هیتلر» را قبول داشتند. در اوایل ژوئیه، کمیته مرکزی حزب کمونیست یوگسلاوی تصمیم به ایجاد

بستن با یک کمونیست برای این افسر قدیمی گارد سلطنتی غیرقابل تصور بود. «تیتو» از نظر او جاسوس استالین بود.

به زودی بین پارتیزانها که در این بین «جمهوری اوزیسه» را به وجود آورده بودند و نیروهای «تشنیک» درگیری روی داد. در همین رابطه نیروهای «تشنیک» سی دختر جوان را که تصمیم داشتند به نیروهای پارتیزانی بپیوندند و درصدد رفتن به مناطق تحت نفوذ پارتیزانها بودند، کشتند. هنگامی که پارتیزانهای «تیتو» قصد انتقامجویی داشتند، «میخالویچ» از ارتش نازی کمک خواست و اسرای پارتیزان را تسلیم نازیها کرد. بلافاصله جنگ علنی بین نیروهای سلطنتی و پارتیزانها شروع شد. از آنجا که پارتیزانها در درجه اول بر ضد نیروهای نازی می‌جنگیدند، خشم نیروهای آلمانی نیز نسبت به آنها هر روز فزونی گرفت به طوری که «میلمان جیلاس» در کتاب «جنگ پارتیزانی» خود می‌نویسد: «نازیها تهدید خود را عملی کردند و برای هر سرباز آلمانی که کشته

در «هرزگوین» فرزندان، وفاداری خود را با قتل پدرانشان به اثبات می‌رساندند و در اطراف شخص مقتول می‌رقیصند و آواز می‌خوانند.

به نسبت جمعیت، یوگسلاوی بعد از لهستان بالاترین رقم قربانیان جنگ جهانی دوم را داشت و بیش از دو میلیون نفر یعنی تقریباً ده درصد جمعیت این کشور قربانی این جنگ شدند. بیش از نیمی از این افراد قربانی جنگ بین نیروهای داخلی بودند. با طولانی‌تر شدن جنگ، بر نیروی پارتیزانها نیز افزوده می‌شد و ارتش «تیتو» بالغ بر چهارصد هزار نفر شده بود که بر ضد نیروهای آلمانی و ایتالیایی می‌جنگیدند. در اوایل سال ۱۹۴۳، پارتیزانها در اطراف «نرتوا» موفق شدند نیروهای مشترک «تشنیک» و نازی را تار و مار کنند. در گزارش‌های ستاد ارتش نازی در یوگسلاوی از آن هنگام به بعد، تیتو دیگر به عنوان رهبر پارتیزانها خوانده نمی‌شد بلکه از او به عنوان قوی‌ترین نیرو در بالکان یاد می‌شد. نیروهای متفقین نخست سعی در همکاری با نیروهای «میخالویچ» داشتند که



□ «باولچ» رهبر کروانها

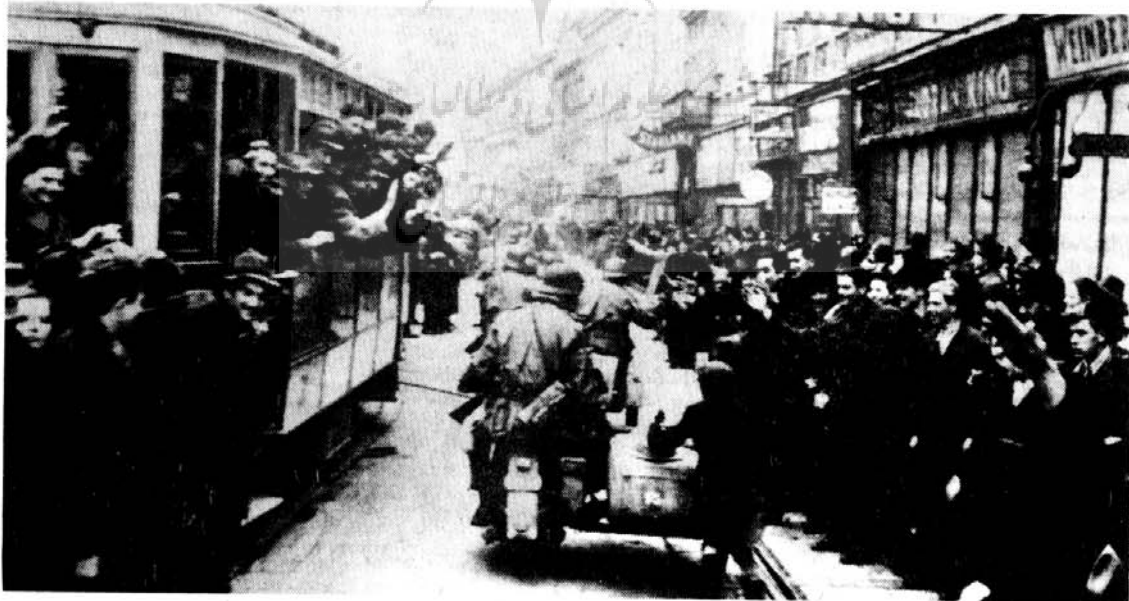
اصلاح کنند - اوستاشیها و نیروهای دفاع محلی اسلونی که از سال ۱۹۴۳ بر ضد نیروهای پارتیزان جنگیده بودند، همه بسوی مرزهایی که امیدوار بودند جان آنها را نجات دهد سرازیر شده بودند. تعداد این فراریان را به بیش از نیم میلیون برآورد کرده اند. انگلیسی ها تمام پناهندگان را تسلیم کردند و هنگام تسلیم آنها صحنه های رقت برانگیزی به وجود آمد که در هیچ تراژدی نمی گنجد. گروهی در حال فرار گلوله باران شدند. خودکشی های دستجمعی و بالاخره انتقام جویی فاتحان در مقابل چشمان انگلیسیها از بارزترین نمونه های این عمل غیر قابل تصور نیروهای

زیرا «تیتو» که آنروز پنجاه و دومین سال تولدش را جشن گرفته بود، خارج از مرکز فرماندهی، در کنار رودخانه «اوناک» در کلبه ای جنگلی آرمیده بود. او از آن مکان به وضوح می توانست حمله نیروهای نازی را تماشا کند. هنگامی که پارتیزانها از مقابل نیروهای ارتش نازی عقب نشینی کردند، «تیتو» همراه با منشی، همسر، یک مامور محافظ و سگ خود از طریق ساحل رودخانه، موفق به فرار شد. مهاجمان تنها توانسته بودند اونیفورم مارشالی وی را به دست آورند. بر خونریزی در بالکان و جنایتهایی که در این دوران در کوهها و دره های این سرزمین به وقوع پیوست - و هنوز در گوشه و کنار یوگسلاوی می توان گورهای دستجمعی و اسکلت مردگان را کشف کرد - انتقام جویی پارتیزانهای فاتح بعد از پایان جنگ نیز افزوده شد. در زمان «تیتو» این موضوع هرگز علنی نشد فقط تعدادی از نویسندگان خارجی توانستند از گوشه هایی از این فجایع، برده بردارند. از جمله «تیکولای تولستوی» که در لندن زندگی می کرد در کتاب خود به نام «وزیر و قتل عام» شمه ای از این انتقام جویی ها را نمایان می سازد. در آوریل و مه ۱۹۴۵، هم زمان با عقب نشینی نیروهای نازی از یوگسلاوی، سبلی از مردم فراری به سوی شمال در حرکت بود. این حرکت شاید یکی از بزرگترین جابجایی های جمعیت به حساب می آید. تمام کسانی که به نحوی به ارتش نازی خدمت کرده بودند یا در خفا با آن همکاری داشتند، همراه با داروندار خود به سوی مرزهای ایتالیا و اتریش که اینک نیروهای انگلیسی به طرف آن در حرکت بودند، روان شدند. صربهای در خدمت آلمان، «تشنیک ها» با موها و ریش بلند - که قسم خورده بودند تنها هنگام آمدن پادشاه به بلگراد آنها

فرمانده اسمی آنان، پادشاه پتر دوم در لندن بود ولی به مرور زمان به پارتیزانهای کمونیست که باعث سر درگمی نیروهای نازی در بالکان شده بودند، روی آوردند. با تسلیم شدن ایتالیا در سپتامبر ۱۹۴۳، بخت با «تیتو» همراهی کرد و پارتیزانهای او توانستند ده لشکر ایتالیایی را خلع سلاح کنند و هزاران سرباز ایتالیایی به نیروهای تیتو پیوستند که سلاحهای سنگین نیز در اختیار داشتند.

در نوامبر سال ۱۹۴۳ در شهر «باسه» بوسنی - در قلمرو حکومتی کرواسی که در دست پارتیزانها قرار داشت - «تیتو» مجمع ضد فاشیستی «کمیته آزادی خلق» را تشکیل داد و این مجمع، «جمهوری فدراتیو یوگسلاوی» را اعلام و پادشاه و حکومت در تبعید یوگسلاوی را غیر قانونی اعلام کرد. «تیتو» به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد و این پست را تا پایان عمر در سال ۱۹۸۰ حفظ کرد. علاوه بر آن، «تیتو» شغل وزیر دفاع را از آن خود کرد و لقب مارشالی را نیز به دست آورد.

نیروهای نازی که با وجود انتقال تعداد زیادی ارتشی و اعدام بالغ بر هشتاد هزار اسیر، نتوانسته بودند به این جنگ پارتیزانی خاتمه دهند، درصدد برآمدند «تیتو» را به قتل برسانند. در عملیاتی به نام «جهش سلحشوران»، ارتش نازی در ۲۵ مه ۱۹۴۴ حمله غافلگیرانه ای را به مرکز ستاد عملیاتی نیروهای پارتیزان در شهر «دروار» بوسنی انجام داد. کوتاه زمانی بعد از ساعت شش بامداد، ۳۰۰ چترباز از ۴۰ هواپیما بر روی شهر پریدند و علاوه بر آن ۳۴۰ نیروی کماندویی دیگر با کایت به آنها پیوستند. از طریق زمینی نیز یک لشکر «اس. اس» به همراهی بلدهای «اوستاشا» و «تشنیک» بسوی «دروار» حرکت کردند. این شیبخون ناموفق بود



□ استقبال کروات ها از ارتش نازی در زاگرب (۱۹۴۱)

● راهبان مسیحی، به خصوص اعضای فرقه فرانسیسکن با دست خود آدمکشی می کردند. یکی از فرماندهان بازداشتگاه مخوف «بازنوواک» یک راهب مسیحی بود.

● کلیسای کاتولیک مهر تأیید بر همه بی عدالتی ها می زد و همین موضوع باعث شد تا نفرت و جنایت در منطقه بالکان پا بگیرد. حتی امروز بعد از گذشت بیش از ۵۰ سال، آتش برپا شده خرمن هستی بیگناهان را در کرواسی، بوسنی هرزگوین، صربستان و دیگر نقاطی که روزی به نام یوگسلاوی معروف بود، می سوزاند.

انگلیسی بود. در «بلائیورگ» ژنرال کرواتی «هرنجیک» تحت فشار نیروهای انگلیسی خود را تسلیم پارتیزانها کرد. «میلان باستا» بیست و چهار ساله که به عنوان رئیس این گروه پارتیزانی وی را تحویل گرفت، صحبتی با او کرد که ریشه های نفرت نژادی در بالکان و تفاوت بین دو دیدگاه مختلف را نشان می دهد: «آیا شما صرب یا کروات هستید؟ این مهم نیست. من پارتیزان و یوگسلاوم». «باستا» قول داد با ژنرال و دیگر تسلیم شدگان همانند اسیران جنگی رفتار کند، ولی هنگامی که تمام کرواتهای خلع سلاح و تسلیم شده، در دشتی گرد آمدند، از جنگلهای پیرامون این

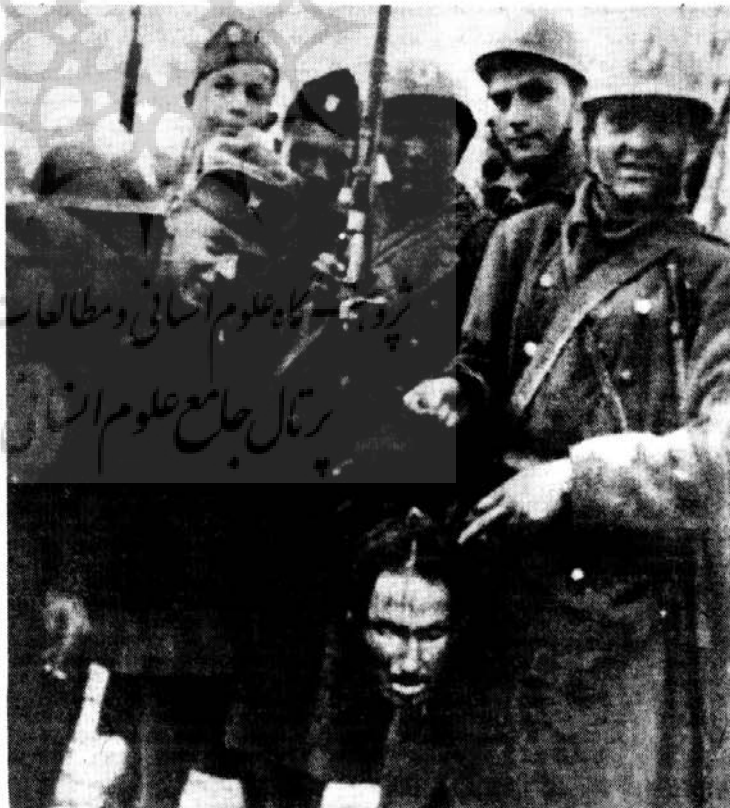
دشت، پارتیزانهای پنهان شده، با مسلسل به سوی آنها تیراندازی کردند. دوازده روز تمام - در ۱۵ و ۱۶ ماه مه - این قتل عام ادامه یافت و به کشته شدن دهها هزار نفر انجامید. هرگز کسی کشته شدگان را شمارش نکرد. هنوز روستاییانی که در «بلائیورگ» زمین را شخم می زنند، باقیمانده استخوانهای کشته شدگان را زیر خاک پیدا می کنند. آن تعدادی که از این کشتار جان سالم بدر بردند، به یوگسلاوی منتقل شدند. سرنوشت گروه دیگری از نیروهای درگیر نیز که در اردوگاههایی در داخل محدوده مرزی یوگسلاوی و تحت حمایت انگلیسیها قرار گرفته بودند شبیه دیگران بود.

انگلیسیها آنها را به پارتیزانها تحویل دادند و در داخل مرزهای یوگسلاوی، کشتار ادامه یافت. در جنگلی در اسلوونی، پارتیزانها در مدت دو هفته در ژوئن ۱۹۴۵، حدود پانزده هزار نفر را کشتند. این مکان اخیراً کشف و باقیمانده اسکلت کشته شدگان به معرض دید عموم گذاشته شد.

به نوشته «جیلاس» دستوری رسمی برای اعدام اسرا صادر نشده بود و هرگروهی، خود تصمیم می گرفت. «تیتو» در این باره یک بار گفته بود که این تصفیه باید انجام می گرفت ولی او در پایان سال ۱۹۴۵ دستوری مبنی بر توقف این کشتارها داد. «میخالویچ» و رهبران اوشتاسا نیز که جنایتهای آنها به خونریزی در بالکان دامن زده بود جزو اعدام شدگان بودند. پنج سال پس از پایان جنگ، حزب کمونیست یوگسلاوی رسماً اعلام کرد که مساله قومیتها در یوگسلاوی حل شده است و در سال ۱۹۵۳ مجمع ملیتها که در کنار پارلمان فعالیت می کرد منحل شد. با وجود این، مساله برای یوگسلاوی که از سال ۱۹۴۸ تحت فشار استالین قرار گرفته بود، به این آسانی قابل حل نبود. آنچه از شدت نفرت و درگیری کاسته بود، فقط تعداد زیاد قربانیان بود که طرفهای درگیر را به نقطه پایان توان خود رسانده بود.

برای تحت کنترل درآوردن صربها و پایان بخشیدن به حاکمیت صربستان، تیتو «مقدونیه» را به عنوان ایالتی خودمختار از صربستان جدا کرد و «وبودنیا» و «کوزوو» نیز به عنوان مناطق خودمختار، از صربستان جدا شد. مساله اساسی در یوگسلاوی که در زمان «تیتو» همچون آتش زیر خاکستر وجود داشت، مرزهایی بود که بر روی کاغذ وجود داشت و طبق آن یوگسلاوی باید به طریق فدراتیو اداره می شد، ولی در عمل همه چیز تحت نظر حکومت مرکزی قرار داشت و سیاست کشور، بدون توجه به قانون اساسی فدراتیو شکل می گرفت.

بلگراد تصمیم گیرنده و تحت حاکمیت صربها بود. ارتش را ژنرالهای صرب اداره می کردند و رئیس سازمان امنیت، «الکساندر رانکوویچ» نیز صرب بود. «رانکوویچ» نه تنها کسانی را که با رژیم کمونیستی مخالف بودند تعقیب می کرد، بلکه دقت خاصی نیز به فعالیتهای قومی داشت. هزاران نفر از ساکنان آلبانیایی «کوزوو» تحت فشار نیروهای امنیتی به ترکیه فرار کردند. در سال ۱۹۶۶ او که حتی در زیر تخت «تیتو» میکروفن نصب کرده بود، از کار برکنار شد. «رانکوویچ» در سال ۱۹۸۳ درگذشت و امروز به عنوان یکی از مظاهر صرب، ستایش می شود. درآمدهای حاصل از توریسم و تقسیم آن و وضع مالیاتها در یوگسلاوی زمان تیتو، هرگز آنطور که باید و شاید مورد قبول مناطق مختلف قرار نگرفت و مسایلی به وجود آورد که توسط دولت مرکزی از اشاعه ناآرامیهای ناشی از آن جلوگیری شد. «تیتو» که از مسئله از هم پاشی یوگسلاوی بیم داشت، با تمام قدرت در مقابل هرگونه اعتراض



واشننگتن پست:

اروپای جدید، اروپای

قرون وسطی شده است

● روزنامه آمریکایی واشنگتن پست در مقاله‌ای نوشت: ارتشهای آدمکش، گانگسترهای فاشیست، اردوگاههای مخوف و انبوه آوارگان، اروپای جدید را به «اروپای قرون وسطی» تبدیل کرده است.

رابرت هانتز، معاون بخش سیاست بین الملل و رئیس مطالعات اروپایی مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی واشنگتن، در این مقاله، با اشاره به قتل عام مسلمانان بوسنی و هرزگوین، می‌نویسد: رهبران کشورهای اروپایی تا به حال در مورد اوضاع وخیم مسلمانان بوسنی هرزگوین بسیار حرف زده‌اند، ولی کمتر عمل کرده‌اند.

وی افزود: ماهیت ضداسلامی تجاوز صربها علیه مسلمانان بوسنی هرزگوین و بی‌توجهی و بی‌تفاوتی جامعه اروپا نسبت به این مسئله، مشکلات بیشتری را برای اروپای غربی به وجود می‌آورد و جهان اسلام نمی‌تواند بی‌توجهی کشورهای اروپایی را در این مورد نادیده بگیرد.

نویسنده مقاله واشنگتن پست با اشاره به بی‌تفاوتی غرب در برابر کشتار وحشیانه مسلمانان بوسنی هرزگوین به دست صربها گفت: آمریکا، به عنوان رهبر جهان غرب، در حال یک قمار تاریخی است که عواقب عمده‌ای را در پی دارد؛ و البته، دیر شده است، ولی غرب هنوز می‌تواند نشان بدهد که از بحران بوسنی هرزگوین نگران است.

وی افزود: سیاست غرب برای پایان دادن به بحران مسلمانان بوسنی هرزگوین می‌بایستی بر اصل تمایل به استفاده از قدرت نظامی استوار باشد، زیرا دلایل عمده‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد قدرت نظامی و یا تهدید کاربرد آن برای حل بحران می‌تواند موثر افتد.

به گفته رابرت هانتز، تاریخ به هر نسل اجازه آزمایش معیارهای اخلاقی و سیاسی را اعطاء نمی‌کند و برای اروپا و آمریکا، ماهیت نظم نوین جهان براساس آنچه که غرب به بوسنی هرزگوین انجام خواهد داد، تعیین می‌شود.

کشور کمک کرد. نتایج تحقیقات این بود که صربها با وجود این که بالاترین قربانی را در جنگ داده بودند، کمترین فایده را از یوگسلاوی جدید برده‌اند. آنچه این گناهکاران پشت میز نشین انتشار دادند، جرقه‌ای بود که آتش حاصل از آن، سراسر خرمن هستی یوگسلاوی را فراگرفت. «اسلو بودان میلو سویچ»، کمونیست دو آتشه که از سال ۱۹۸۶ به بالاترین مقام حزبی رسیده بود، قول داد که مساله «کوزوو» را به نفع صربستان و آن طور که گروه تحقیق آکادمی علوم صربستان خواسته بود، حل کند و به نژادهای پست آن منطقه نشان دهد که چه کسی در آنجا حرفی برای زدن دارد.

در اوایل سال ۱۹۸۹ پارلمان صربستان، تمام آزادیهای آلبانیاییهای «کوزوو» را محدود کرد و هنگامی که تظاهرات شدت گرفت، خودروهایی زرهی ارتش، تظاهرکنندگان را تارومار کردند. تمام ماه مارس تظاهراتی در گوشه و کنار برپا شد و طبق آمار رسمی ۲۴ نفر در اثر آن کشته شدند ولی آلبانیاییها از دوپست کشته سخن می‌گویند.

«میلو سویچ» در ۲۸ ژوئن ۱۹۸۹، صدها هزار نفر را در «امزل فلد» گرد آورد و به مناسبت ششصدمین سالگرد جنگ «امزل فلد» دوره جدیدی در تاریخ صربستان را اعلام کرد. حقیقت این بود که کروانها و اسلوونیها که دیگر خواستار زندگی در یک یوگسلاوی صرب نبودند، از آنچه در «کوزوو» اتفاق افتاده بود سرمشق گرفتند و هر کدام راه خویش را دنبال کردند.

نخستین گلوله‌های جنگ داخلی در ماه مارس ۱۹۹۱ در «پاکراک» - مکانی در کرواسی که صرب نشین است - شلیک شد و در ۲۸ ژوئن، ارتش فدرال در اسلونی دستور آتش داد. در مدت زمانی که از این تاریخ گذشته است، دهها هزار نفر جان خود را از دست داده و یابرای همیشه از ادامه یک زندگی عادی بازمانده‌اند، میلیونها نفر خانه و کاشانه خود را رها کرده و به مناطق دیگر گریخته‌اند، ولی بالکان هنوز آرامش نهایی خود را پیدا نکرده است.

● زیر نویس

- 1) Dusan
- 2) Nemanjiden
- 3) Prista
- 4) Amselfeld
- 5) Milos
- 6) Vuk Karadzic
- 7) Svetozar Borojevic
- 8) Srbobran



«راکوویچ» رهبر پارتیزانها و میلوآن جیلاس (۱۹۴۳)

داخلی و یا دخالت خارجی در رفع اختلافها مقاومت کرد.

قانون اساسی جدیدی که در سال ۱۹۷۴ به تصویب رسید و به ایالتهای مختلف آزادی عمل بیشتری داد، آنطور که انتظار می‌رفت مورد پذیرش ایالتها قرار نگرفت و صربها بیشتر از دیگران با نظر منفی به آن نگریستند. صربها دیگر چنان که تاکنون تصور می‌کردند، کشور را از آن خود نمی‌دانستند.

با مرگ «تیتو» در ماه مه ۱۹۸۰، فصلی از تاریخ این کشور چند نژادی رقم خورد و ثابت شد که خانه‌ای که «تیتو» بنا نهاده بود، سست‌تر از آن بوده که بنیان گزار آن تصور می‌کرده است. ترس «تیتو» از پا گرفتن افراد دیگر، سیاستهای اقتصادی غلط و سوء مدیریت در زمینه‌های مختلف، یوگسلاوی را آماده انفجار کرده بود.

به عقیده بسیاری از یوگسلاوها، این سیستم نبود که در یوگسلاوی عمل می‌کرد، بلکه «تیتو» بود که آن را می‌گرداند. یک سال بعد از مرگ «تیتو»، نخستین شورش در «کوزوو» شروع شد. اعتراض دانشجویان دانشگاه «برتشتین» به غذای بد دانشگاه، تبدیل به اعتراض قومی برای آزادی عمل بیشتر این ایالت در تصمیم گیریها شد. پلیس که از سوی فرماندهان صرب رهبری می‌شد، با شدت تمام وارد عمل شد و حتی از گارد ملی کمک خواست. درگیری چندین کشته برجای گذاشت. در مناطق دیگر نیز کم و بیش تنش‌ها افزایش یافت.

در اسلونی و کرواسی هر روز زمینه درگیری گسترده‌تر شد. در کرواسی رهبر پیشین پارتیزانها و پار قدیمی تیتو، «فرانچو توجمن» به جرم ملی‌گرایی به سه سال زندان محکوم شد. او امروز رئیس جمهور کرواسی و یکی از افراطیون طرفدار کرواسی مستقل است. در صربستان نیز نژاد گرایی هر روز ابعاد گسترده‌تری یافت. به طوری که اکنون آشکار شده است، آکادمی علوم صربستان تحت نظارت «کوسویچ» که رئیس جمهور یوگسلاوی بود، تحقیق در مورد سرنوشت صربها را آغاز کرد و نتایج اعلام شده به از هم پاشی این